

ابونصر کندری

نفسی
سیدری

هر چه عبدالمملک فرموده بود تمامت بجای آورد و در آن چند روز عبدالمملک کشته شد. سعدالامه گفت: چون بیفداد رقیم بعد از دو سه روز عزم رئیس کردم و چون برسیدم رقیم بر سایدم. رئیس رقیه را بکشود و چون بر مضمون آن واقف گردید بسیار بگریست و بر عبدالمملک ترحم فرستاد و او را بوفاداری و حسن عهد بستود و با من گفت: میدانی درین رقیه چه نوشته است؟ گفتم: لا والله العظیم و رقیه مهر کرده بمن داد و فرمود که بخدمت تو رسام. فرمود: درین رقیه نوشته که وفا و عهد دوست مرده را در خلفت او نگاه دارد، اما مرورت و حریت آست که عهد دوست مرده را در خلفت او نگاه دارند. رئیس از من پرسید که: وزیر ترا چه میداد؟ گفتم: چندین و رئیس چندین او را مضاعف گردانید و من پیش او مقام کردم، تا آنکه که وفات یافت.

از بخشش های عبدالمملک درباره شاعرانی که او را مدح گفته اند مطالب بسیاری در کتاب دعیه الفصر هست و نیز برخی از مدایحی را که درباره او گفته اند ابن خلکان و باغی و مؤلف شذرات الذهب نقل کرده اند.

عقبلی در آثار الوزراء گوید: طغرل بیک بتدبیر او بغداد را گرفت و در تصرف خود آورد و دختر خلیفه القائم بامر الله را برای سلطان خواستگاری کرد. خلیفه امتناع کرد: وزیر عبدالمملک دست خلیفه را از تصرف اموال در دست نداشت آمد و رضا داد. قاضی محمد بن علی الدامغانی را تربیت کرد، ناخلیفه و سلطان قشای بغداد را بدر دادند و قاضی را در تمام عمر در همه روی زمین بیک دینار بنسبت تملیک بود و دراز گوشى نداشت که بر نشیند، از کلر فضا چندین نعمت حاصل کرد که دوست هزار گر غله از زراعت او حاصل میشدند و سالهای بسیار فضای بغداد بنسل او بماند.

هم عقبلی آورده است: در وقتی که القائم بامر الله را بسایری نام محبوبس کرده بود مکتوبی بسطان طغرل بیک نوشت که: زینهار اسلام را دریاب و در ایام دفع این ملامت بکشاید. پیش آتشکین فرستاد تا آنرا بسطان رساند. آتشکین مکتوبی بسطان نوشت و در طی آن ملاحظه خلیفه را روان کرد. سلطان فرمود که جواب آتشکین بنویسند، جوابی مختصر مفید، مشتمل بر آنکه تمام تعاقب بالشکر بیاد خواهیم آمد، خلیفه باید که فارغ البال و مطمئن الحال باشد. وزیر صفی الدین ابوالعلاء دیر فرمود تا بدین وجه جوابی مختصر نویسد. صفی از کلام باری تعالی این آیه بر ظهر نامه آتشکین نوشت که: «ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لاقبل لهم بها و لنخر جنهم منها اذلة و هم سافرون». وزیر عبدالمملک سفای دین و لطف طبع دیر را بساطان عرض کرد. سلطان پسندیده داشت و سفر اینواخت و درباره او العطف و اعطاف خسروانه فرمود و در آن زودی متوجه بغداد شد و بسایری را بگرفت و بر سوائی تمام بقتل رسانید و خلیفه القائم بامر الله را بر مسند خلافت نشاند و چون چند روز ازین حکایت بگذشت سلطان با عبدالمملک وزیر گفت: چون ما را احیاناً اینجا می باید آمد خلیفه را در لشکر ما اقطاعی مقرر باید کرد. وزیر گفت: روزگار اقتضای آن میکند که خلیفه این اتمام را از حضرت سلطان کند، اما بر حسب فرموده بخدمت خلیفه روم و

اگر مرا مددی کنید ثواب باشد و من شاگرد باشم. ایشان گفتند: ما را مجال نیست. گفت: اگر تو ایند حال مرا خدعت وزیر عرضه دارید و محتمل که در حق من انعامی فرماید و کسر حال من بآن متجبر شود. ایشان گفتند که: ما شرم داریم که با وزیر گوئیم، که ما را برادر است درویش و تشکست، که آنگاه مرتبه ما پیش او نقصان گیرد.

سعدالامه از پیش برادران نومید رفت و بخط خویش پیش وزیر صفی خود نوشت و حال عجز و نامرادی خویش بنمود و بدر خانه وزیر آمد و انتظار آمدن او کشید. چون عبدالمملک باز گشت برخاست و سلام کرد و رقیه بداد. وزیر چون نامه بگشاد و تأمل کرده خط و هم عبارات را تحسین بسیار کرد. چون نام پدرش دید گفت: این نام پدر دوستان ماست، تو خویش ایشانی با اتفاقاً نام پدر تو و نام پدر ایشان یکی است؟ او گفت: ای خداوند من برادر پدری ایشانم. عبدالمملک گفت: همین جا باش تا ترا آنگاه کنم و در سرای رفت و او را بخواند و گفت: تو برادر ایشانی، با این فضل و هنر و درین مدت نه تو پیش من آمدی و نه برادرانت ذکر تو کردند، این حال چگونه است؟ سعدالامه گفت: من از هیبت وزیر و رنانت حال خویش خود را این مرتبه ندیدم که گستاخی کردمی و از برادران درخواست کردم تا مرا از نعمتی که خداوند در حق ایشان می فرماید مساعدتی کنند، یا در خدمت خداوند حال من عرضه دارند، ایشان جوابی گفتند که از آن التماس پشیمان شدم و خجسته از خانه خویش بیرون آمدم و ناچار حال خود عرضه داشتم. وزیر در حال او را زر و جامه و چارپائی عطا فرمود و گفت: بعد ازین ملازم ما باش و بواب را فرمان داد که سعدالامه را در هیچ حال بر درگاه باز ندارد و برادران او را بعد ازین راه ندهند و او را گفت: اگر خواهی مصاحب ما باش و اگر خواهی تدارک حال، چنانکه مرفه توانی، کرده شود و باز گردی. او گفت: مرا آرزوی آست که ملازم بشد کمی وزیر باشم و بهیچ حال مفارقت نکنم. عبدالمملک را ملتئم او خوش آمد و انشای امثله عربی باو فرمود. سعدالامه مدتی در سفر و حضر ملازم بود و باندک زمانی دستگامی بیکو حاصل کرد و از موافق آن معتبر شد. شیخ عبدالمملک او را بخواند و گفت: تو بآن سبب ملازم من مانودی که از ما جذب منفعت کسی و میدد ما دفع مضرت و میبینیم که سلطان را با ما متغیر کرده اند و شاید ناگاه با ما بغش کند و ترا از آن زحمتی رسد و درین حال مضرت صحبت ما پیش از منفعت باشد و من هر گز روا ندارم. رأی من آست که فردا از پیش من بروی و با جماعتی تعاقب سازی که در حق من قصد میکنند و مفارقت با ظهار رسایی و شاید که گاهگاهی بد من گوئیم، همانقدر که از تو بآن سبب ضرری من دفع شود و از خصمان من ایمن باشی و اگر خواهند که تو در لشکر گاه مقام کنی عذری بگوئی و بیفداد روی. آنگاه گفت: حاجتی بنودارم، میخواهم که در آن سعی نمائی و رقیه ای مهر کرده بمن داد و گفت: چون بیفداد برسی بعد از روزی چند بمحلّه مزیدی روی ابو الاعز رئیس بن مزید را ببینی و سلام من برسانی و این رقیه هم چنان محتوم بوی دهی. سعدالامه

بود که نزد خلفا بود پیچیدند و بیکر او را بکنند بردند و بهلوی پدرش بخاک سپردند و در روز کشته شدن عمر او چهل سال و چیزی بود.
چنانکه پیش ازین گذشت ولادت عمیدالملک در سال ۴۱۵ بوده است و چون درست‌ترین قول در تاریخ کشته شدن او ۱۶ ذیحجه ۴۵۶ بوده است پس بحساب درست چهل و یک سال عمر کرده است.

پس از آن ابن‌الاثیر در وقایع همان سال ۴۵۶ مینویسد: درین سال سلطان الب ارسلان سیده دختر خلیفه را فرمان داد که بیفداد باز گردد و باو فهماند که عمیدالملک را نکرده است مگر برای آنکه وی را از بغداد بری بی‌خرسندی خلیفه آورده است. مقصود ازین سیده همان دختر قائم بامرالله خلیفه عباسیست که برای طغرل بیک خطبه کرده و بری آورده بودند و ازین جا پیداست که یکی از دلایل عزل عمیدالملک و کشته شدن او ناخشنودی قائم خلیفه بوده است و این نکته نیز درست می‌آید زیرا که عمیدالملک وزیر مستقل و مستبدی بوده و در وزارت خوش بسیار توانا بوده است و اعتنائی بخلیفه بغداد نمیکرده و بسیاری از کارها را بر خلاف میل او میکرد و درین موقع که طغرل بیک در گذشته بود و الب ارسلان دلخوشی از عمیدالملک نداشت و نظام‌الملک هم برای اوسعایت میکرد سر انجام خلیفه بغدادیش بر دو عمیدالملک را از میان برداشت و این خود یکی از مفاخر عمیدالملکست که با بیگانگان نمی‌ساخته و در جلب رضای ایشان نمی‌کوشیده است.

ابن‌الاثیر پس از شرح کشته شدن او این نکته را تأیید میکند که او را در خوارزم خصی کردند و خوش را در مرو ریختند و بیکرش را در کندر بخاک سپردند و سرش را بی پوست در نیشابور دفن کردند و پوست آرا بکرمان بردند زیرا که نظام‌الملک آنجا بود. نیز ابن‌الاثیر بیغمی را که عمیدالملک در دم کشته شدن برای نظام‌الملک داده و گفته است بد کردی که کشتن وزیران و دیوانیان را بشرکان باددای و هر کس چاهی بکند در آن می‌افتد نقل کرده است و گوید ازو جز دختری نماند. ابن‌الاثیر نیز این نکته را تأیید میکند که چون طغرل بیک وارد نیشابور شد در پی مردی میگشت که کلب او بشود و در زبان نازی فصیح نداشت و موفق پدر ابوسهل^(۱) او را بوی راهنمایی کرد.

یاقعی گوید پس از کشتن سر او را بنیشابور بردند. ابن‌خلکان و بتقلید او مولف ذخائر الذهب رقبته عمیدالملک را بخوارزم در پایان زندگی او میداند و میگویند چون الب ارسلان بیادشاهی رسید او را در وزارت نگاه داشت و بر اکرام او افزود و سپس او را نزد خوارزمشاه فرستاد که دخترش را بنام وی خطبه کند و دشمنان او شهرت دادند که آن دختر را برای خود خطبه کرده است و این خیر در میان مردم پراکنده شد و چون خیر بعمیدالملک رسید ترسید که دل پادشاه برو دگر گویه شود و خود را خصی کرد و بدینگونه رهائی یافت و نیز گویند پادشاه او را خصی کرد. پیداست که ابن‌مطلب همانست که پیش ازین آوردیم و در زمان طغرل بیک پیش از وزیر عمیدالملک روی داده است نه در زمان الب ارسلان و پس از وزارت او. سپس ابن‌خلکان گوید در حبس مروالروم خانوادگی وی نیز در همان حجره با او در بند بوده و تنها یک دختر داشته است

۱ - مراد از ابوسهل محمد بن عبدالله معروف باین التوفیق پسر همان امام موفق نیشابوریست که او هم از دانشمندان معروف فلسفی و از مقربان الب ارسلان بوده و این نکته را ابن‌الاثیر از عماد کاتب گرفته است.

عرضه دارم. چون وزیر پدرسرای خلیفه رسید وزیر خلیفه را دید که می‌آمد و میگفت: بخدمت سلطان بیغمی می‌روم. وزیر از راه مراجعت کرد و با اتفاق عنان بدرگاه سلطان متعطف گردانیدند. وزیر عمیدالملک بخدمت سلطان رفت و عرضه داشت که: وزیر خلیفه بیغمی آمده وطن بنده چنانست که خلیفه التماس تعیین‌وجه خرج خود از سلطان کرده باشد. وزیر خلیفه خود همین سخن عرض کرد. سلطان بسوا بیدید عمیدالملک هم در روز جهة خلیفه دخلی معین کرد و مابقی را در تصرف دیوان خود آورد و از بغداد متوجه نیریز شد و وزیر عمیدالملک را آنجا بگذاشت تاخواهر خلیفه را در عقد نکاح آورد. اینمطالب را عقیلی از کتاب العرائض فی حکایة السلجوقیه تألیف محمد بن محمد بن عبدالله ابن‌نظام حسینی یزدی^(۱) گرفته است و او هم از راحة الصدور^(۲).

برخی ازین مطالب را فروزی استرآبادی از آثار الوزرای عقیلی گرفته و در کتاب بحیره^(۳) با اندک تصرفی نقل کرده است.

ابونصر کندری از جادی الاولی ۴۴۷ که بوزیری طغرل بیک رسید تا پان پادشاهی او هم چنان وزیر بود و در مدت وزارت در کارها اختیار و استقلال کامل داشته است. چون طغرل بیک در روز آدینه ۸ رمضان ۴۵۵ در ده ملجرت نزدیک ری^(۴) که همان تجریش امروز باشد برای دفع گرما با آنجا رفته بود در گذشت سلیمان بن داود برادرزاده اش که برادر الب ارسلان بود با وی دردی بود و همین جهة او را بیادشاهی برداشتند ولی چون برخی بیادشاهی برادرزاده دیگرش الب ارسلان رای میدادند در فروین خطبه بنام الب ارسلان کردند. چندی نگذشت که الب ارسلان یش برد و بیادشاهی نشت و چون از قدیم نظام‌الملک ابوعلی حسن بن اسحق طوسی وزیر معروف وزیر او بود و عمیدالملک و نظام‌الملک ظاهراً با هم رقابت داشته اند و نیز عمیدالملک در نشانیدن سلیمان بتخت پادشاهی دست داشته و الب ارسلان را با خود بد کرده بود در همان آغاز پادشاهی در ماه محرم ۴۵۶ الب ارسلان در شهر ری عمیدالملک را عزل کرد و بنا بر معتبرترین روایات او را از ری بنیشابور فرستاد تا درسرای عمیدخراسان در بند باشد و سپس از آنجا او را بمروالروم بردند و در خانه ای در بند نگاه داشتند و نزدیک یکسال در بند بود تا اینکه دو غلام بکشتن او فرستادند و پس از کشتن سرش را نزد الب ارسلان که در آترمان در کرمان بود بردند و بیکرش را در گور پدرش در کندر بخاک سپردند و درست‌ترین تاریخ کشته شدن او یکشنبه ۱۶ ذیحجه ۴۵۶ بوده است.

ابن‌الاثیر در وقایع سال ۴۵۶ در شرح کشته شدن ابو نصر کندری مطالبی دارد که از عمادکاتب گرفته و گوید: چون سلطان او را گرفت و بمروالروم فرستاد یک سال در بند ماند و سپس دو غلام فرستاد و آن دو برو وارد شدند و وی تب داشت. گفتند از آنچه کرده ای توبه کن و او این کار را کرد پس با خانوادگی خود و داع کرد و بمسجد آنجا رفت و دو رکعت نماز گزارد و آن غلامان میخواستند او را خفه کنند گفت من دزد نیستم و آستین جبه خود را شکافت و چشم خود را بدان بست و او را بشمشیر زدند و کشته شدن او در ذیحجه بود و او را در پیراهن دبیقی که از جامهای خلیفه بود و خرقه‌ای که از بردی

۱ - چاپ کارل زوسهیم لیمن ۱۹۰۹ - قاهره ۱۳۲۶ ص ۳۹-۴۳ و ۴۸-۵۰

۲ - ص ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۸

۳ - چاپ طهران ۱۳۲۸ ص ۲۷۹

۴ - العرائض ص ۴۴

کوبا درین تردیدی نباشد که در میان عمیدالملک و نظام الملک رقابت و هم چینی سختی بوده و نظام الملک نسبت باو سعایت می کرده است؛ دلیل آن هم واضحست: نظام الملک پیش از آنکه الب ارسلان پادشاهی رسد و در زمانی که از جانب عم خود طغرل یک حکمران خراسان بود وزیر او بود و البته وی چشم آن داشت که چون مخدومش پادشاهی می رسد او را هم وزیر کند. قاضی احمد غفاری در نگارستان^(۱) درباره نظام الملک مینویسد: در وصایای خواجه که جهت پسرش قلمی نموده مذکورست که حالا مدتی شد که پادشاه بر آن شخص کندی غضب فرموده، بقتل او فرمان داد، بواسطه آنکه برخیاات او در هر محل و موقع کما بنیسی اطلاع حاصل کرده بود و نا پاکی و بیباکی او دانسته و نیز علی النوام خبر ملال خلیفه و انکار اعیان دار الخلافه در ابقای او پادشاه می رسید ولیکن بمجرد اینکه منع او مرا میسر می شد مانع نشدم، حالا چند سالت که در خوف آم، روزیکه مرا آن حالی بیاد آید هاتم تلخ می گردد و نشاط طعما مزایل می شود و شبی که این صورت بخاطرم گذرد بی خواب و آرام باشم و درین باب حکایتی دارم و بهیچ آفریده ننگته ام؛ اما جهت مبالغه و تأکید با تو بگویم: روزی که از کشتن آن شخص یک سال تمام شد شبی بخواب دیدم، بهمان کیفیت از بستن و کشیدن، که او را بزندان می بردند، مرا نیز مثل آن رسن در گردن کرده بزندان کشیدند و بعد از آن بسوزنی که او را بیرون آورده مرا نیز بیرون آوردند و در موضعی که او را بقتل آورده بودند مرا نیز بداشتند و آن شخص با فرزندان و اتباع با خنجرهای کشیده قصد من کردند.

این مطلب می بایست در کتاب معمول وصایای خواجه نظام الملک که ظاهرأ در قرن هفتم تألیف شده است آمده باشد ولی در نسخه این کتاب که در بمبئی در ۱۳۰۵ چاپ شده است این مطلب را نیافتم. در همین کتاب وصایای خواجه نظام الملک^(۲) حکایتی هست از رقابت های کسی با نظام الملک که در آنجا نام او عمید منصور آمده و ظاهرأ مراد ازین عمید منصور همان عمیدالملک منصور بن محمدست و اگر این حکایت چنانکه در آنجا آمده است راست باشد میبایست هر دو نام بهمان چند روزی بوده باشد که عمیدالملک وزیر الب ارسلان بوده و هنوز معزول نشده بود. این الاثر در وقایع سال ۴۵۶ گوید سبب کشته شدن او این بود که عمیدالملک آهنگ خدمت نظام الملک وزیر الب ارسلان کرد و او را یاسد دینار داد و عذرخواست و از پیش اورفت و بیشتر مردم با او رفتند و سلطان از غائله این کار ترسید و او را گرفت.

در باب عقاید عمیدالملک در میان کسانی که احوال او را نوشته اند اختلافست: قاضی احمد غفاری در نگارستان می نویسد: در آثار ام ابیلاب^(۳) مذکورست که چون ابو نصر در تشیع کمال تعصب داشت و سلطنت طغرل باغترال مایل بود بنا برین در ایام ایشان بر رؤس منابر زبان بر طعن و لعن دیگر

و چون خواستند او را بکشند وارد آن حجره شد و کفن خود را بیرون آورد و باخانواده خود وداع کرد و در حجره را بست و غسل کرد و دو رکعت نماز گزارد و کسانی را که بکشتن او آمده بودند صد دینار نیشابوری داد و از ایشان خواست او را بپارچه های که با آب زمزم شسته بود کفن کنند و جلاد را گفت وزیر نظام الملک را بگوی کاربندی کردی که کشتن وزیران و دیوانیان را برتر کان یاد دادی و هر کس چاهی برای دیگری بکند خود در آن میافتد و هر که دندان کسی را بشکند دندان او را میشکنند و کار بد تا روز رستاخیز گریبان گبست و پس از آن تن بقضا داد و در هنگام کشته شدن چهل و چند سال از عمر او رفته بود و شکفت آست که او را در خوارزم خصمی کردند و خون او را در مروالرود ریختند و بیکرش را در قصبه کندر بخاک سپردند و سرش و دماغش را در نیشابور و پوست آنرا گاه اباشتند و بکرمان بردند و نظام الملک آنجا بود و همان جا بخاک سپردند. عقیلی گوید او را در سال ۴۵۵ دستگیر کردند و در شهر سا کشتند و چنین روایت کرده اند که خواجه نظام الملک طوسی در قتل او ساعی و جاهد بود و در وقت قتل عمید الملک جلاد را گفت چون فرمان بزندان قهر سلطان برای ازمن بیچاره بیغام بسطان جهان و وزیر نافذ فرمان برسان و سلطان را بگوی: مبارک خدمتی خدمت در گاه شما بود. عم تو طغرل یک مرا بنعمت دیوانی مخصوص گردانید و تو مرا بدرجه شهادت رسانیدی، پس مرا از شما هم دین و هم دنیا حاصل شد و وزیر را بگوی که: وزیر کشتی بدستی نا محمود ست و قاعده ای مردود که تو بجهان آوردی، زود باشد که این صورت در حق خود و اعقاب خود باز بینی. این مطلب را عقیلی از راحة الصدور و از المراهه گرفته است. مؤلف بحیره نیز همین مطالب را تکرار کرده و خون عمید در دستورالوزراء بر آن افزوده است: خواجه نظام الملک طوسی از کمال کیاست و دوربینی عمیدالملک خائف بود، بانفاق بعضی از امراء در قتل او شرایط اهتمام بتقدیم رسانید و هر نوع سخنان پریشان معروض داشته، رخصت کشتن عمید الملک حاصل نمودند. بیغام عمیدالملک را بالب ارسلان قاضی احمد غفاری هم در نگارستان آورده است. مؤلف شذرات الذهب روز کشته شدن او را چهار شنبه ۱۶ ذی حجه نوشته است. شوشکا و علوم هندو شاه میگوید که چون عمیدالملک نزد الب ارسلان یافت و او بافتنش این اسرائیل پسر عمش جنگ کرد و وی را شکست داد و پادشاهی برومقرب شد نظام الملک عمیدالملک را باچندان حشمت و مهابت و مال و عظمت دیدید، سلطان بر او بر آن داشت که عمید الملک را از پیش برگیرد. سلطان بفرمود تا عمید الملک را بکسرقتند و بمر و آوردند و بعد از مدتی دو غلام فرستاد تا او را بکشند. غلامان پیش عمید الملک رفتند و او در تب بود، حکم سلطان برسانیدند و او از ایشان چندان مهلت خواست که غسل کرد و نماز گزارد و وصیت بجای آورد و چون فارغ گشت او را بکشند و سر او را بکرمان بردند، پیش سلطان و تنش را در کرباسی بیچیدند که وقایع برد بیغمبر بود و عمید الملک از خلیفه قائم گرفته بود و در کندر دفن کردند. سمعی در کتاب الاساس^(۴) کشته شدن او را در مرو رود در حدود سال ۴۶۰ می نویسد.

۱ - چاپ بمبئی ۱۲۷۵ س ۱۷۸-۷۹ ۲ - س ۱۹-۲۲ از چاپ بمبئی
۳ - گو یا مراد کتاب آثار ابیلاب تألیف ابو یحیی زکریا بن محمد بن معمود فروعی باشد که در چاپ تعریف کرده اند

ایشان را بخود خواند و کرامی داشت و بیکوئی کرد و نیز گویند که او از آنچه در باره شافعی میگفت برگشت.

اما فتاوی اخلاقی و اکتسابی عمیدالملک که بیشتر از هر چیز مقام ویرا در تاریخ بلند کرده فراوان بوده است. در ادبیات دست داشته شعر نازی را بیکو می سروده و از اشعار او نمونه‌های چند در تاریخ ابن‌الانیر و دمیة القصر و زبدة النصره آمده است. ابن‌الانیر میگوید: فصیح و فاضل بود. هندوشاه میگوید: ادیب و فاضل و زبرک و عاقل و کریم بود و نفسی بزرگ و همتی بلند داشت. مؤلف شذرات الذهب میگوید:

در حزم و رأی و شهامت و کرم از مردان جهان بود. ابن خلکان می‌نویسد: در جود و سخاوت و کتابت و شهامت از مردان روزگار بود. یاقعی میگوید: در جود و سخاوت و کفایت و شهامت از مردان روزگار بود. خودنمیر می‌نویسد: بوفور عقل و فراست و سنوف فضل و کیاست موسوف بود و در صفت انشا و فصاحت و فن استیفا و سیاقت بد بیضامی نمود در احیای مراسم جود و سخاوت و جهد غیر محصور مبدول میداشت و در ایام اختیار و اعتبار اعلام عدل و انصاف بر افراشت مؤلف اعلام می‌گوید: حسب و لیاقت و ادب و فضل داشت و در میان سلطان طغرل بیک و خلیفه قائم ترجمه می‌کرد. باختری در دمیة القصر از کرم و بخشندگی و مهربانی و وفاداری و خوشروئی او شرح مبسوطی آورده و از احاطه او بر زبان نازی نیز سخن بسیار گفته و گوید در ترسل راه پسنده داشته و در بلاغت زبردستی او آشکار بود و برای نمونه از منشآت او مکتوبی را که بقاضی القضاة ناسحی^(۱) نوشته است آورده و از همان نامه پیداست که این مرد بزرگ تا چه اندازه در زبان نازی دست داشته. در هر صورت بزرگترین صفات بازا و دل بستگی و شورست که نسبت بایران و زبان فارسی داشته و حتماً درین صفت بر نظام‌الملک مقدم بوده است و نظام‌الملک با آن همه جلالت قدری که در تاریخ دارد ازین حیث از عمیدالملک باز مانده است و چندان شوری در زبان فارسی نداشته. چنانکه نظامی عروضی در چهارمقاله^(۲) از زبان امیر معزی شاعر بزرگ آن دوره گفته است: «خواجگ بزرگ نظام‌الملک رحمه الله در حق شعرا اعتقادی نداشتی» از آنکه در معرفت او دست نداشت و از ائمه و متصوفه

هیچ کس نمی‌پرداخت.^۳ طهران امرداد ماه ۱۳۱۹

- ۱ - ص ۱۲۵ - ۱۲۶ دمیة القصر
۲ - چاپ اولف کتب ص ۱۴

مذاهب گشاده، علمای مخالف، چون عید الملک جوینی و غیره از او طمان خوش جلا نمودند و سبب شهادت آن صاحب سعادت دوریست که این بوده باشد. مؤلف آثار الشیعة الامامیة^(۱) هم گوید: در کتاب الشیعة و القنون از تاریخ این کثیر شامی شرح تشیع وی ذکر شده است^(۲).

سعمانی در کتاب الاسباب میگوید: از ابوالعلاء احمد بن محمد بن فضل در جامع اسفهان شنیدم که گفت از ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی حافظ شنیدم که میگفت از شیخ ابوثابت سوفی حسین بن منصور همدانی شنیدم که میگفت من سوفی مثل ابو نصر کندی ندیدم و ازو شنیدم که میگفت من بدرروز و فردا نمی‌پردازم و بروزی که در آن هستم می‌پردازم و شیخ گفت یعنی بدرروز از دست رفت و پرداختن با آنچه از دست رفته است سودی ندارد و فردا هنوز نیامده است و پرداختن با آنچه نیامده است کولاهی ازین زمانست، معنی سخن او بزبان فارسی اینست و من آنرا نازی کردم.

عماد کاتب در زبدة النصره^(۳) میگوید: وی حنفی مذهب بود و در مذهب خود تعصب بسیار داشت پس از آن تعصب دست کشید و هر دو گروه را در خود جمع کرد و در اجتهاد در میان آن دو رأی بیکو یافت. مراد عماد کاتب ازین عبارات مغلط اینست که نخست در دین حنفی تعصب داشت سپس دست از آن تعصب کشید و خود عقیده ای بهم زد که نه حنفی بود و نه شافعی و در میان این دو فرقه اجتهاد کرد.

چنانکه ابن خلکان هم نقل کرده است ابن‌الانیر در وقایع سال ۴۵۶ مینویسد تعصب سخت در دین شافعی داشت و از تعصب او بود که در مشایخ خراسان بر رافضیان لعن کردند و او باینکه رضا داد و فرمان داد که آنها را لعن کنند و اشعریان را هم لعن کرد و بهمین جهت ائمه خراسان ازو دوری برگردان شدند و از آن جمله امام ابوالقاسم قشیری و امام ابوالعالی جوینی و دیگران بودند که از خراسان رفتند و امام الحرمین چهار سال در مکه ماند تا اینکه دوره عمیدالملک سپری شد و در آنجا درسی میگفت و کتوبی می‌داد و بهمین جهت او را امام الحرمین خواندند و چون نظام‌الملک بر سر کار آمد

- ۱ - تألیف عبدالعزیز جوهر الکلام - جزء چهارم - طهران ۱۳۰۷ - ص ۴۸
۲ - مراد کتب الشیعة و تون الاسلام تألیف سید حسن صدر چاپ صیفا ۱۳۴۱ است که در صحیفه ۸۹ در بحث «تقدم الشیعة فی علم الکتاب فی دولة الاسلام» پس از سردن نام چندی از وزیران سخته آنها را شیعه میدانند میگوید: «و منهم عمیدالملک ابو نصر الکندی وزیر طغرل بیک کان فی الشیعة الامامیة بنس این کثیر فی تاریخه»
۳ - ص ۳۰ از چاپ لیمن.

